بِسمِ اللّهِ الرّحمنِ الرّحیم

مجموعه فیش ها و منبر های مکتوب

سخنران: حجت‌الاسلام و المسلمین مسعود عالی

موضوع منبر: گذری بر فضایل حضرت ام البنین «سلام الله علیها»

مناسبت: سالگرد وفات حضرت ام البنین

اجازه می‌خواهم امشب، با اجازه خود حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها، به خانه فاطمه دیگری برویم؛ غیر از فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها. ایام فاطمیه است، اما این فاطمه نیز بانویی عزیز و بزرگوار بود.

پس از رحلت حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها، امیرالمؤمنین علیه‌السلام با فاطمه کلابیه، که بعدها به او «اُمّ‌البنین» می‌گفتند و مادر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام بود، ازدواج کردند.

این زن باعظمت، هنگامی که می‌خواست وارد خانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام شود، گفت: «آقا! اجازه بدهید دختر بزرگ این خانه به من اجازه ورود بدهد.» دختر بزرگ خانه، حضرت زینب سلام‌الله‌علیها بود که از او کوچک‌تر بود؛ اما این بانو آن‌قدر معرفت و بزرگواری داشت که برای ورود به خانه، از او اجازه می‌خواست.

هنگامی که وارد خانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام شد، فرزندان حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها، یعنی امام حسن، امام حسین و حضرت زینب علیهم‌السلام را جمع کرد و به آنان گفت: «عزیزان من! من نیامده‌ام در این خانه جای مادرتان را بگیرم؛ من کنیز مادر شما هستم. آمده‌ام تا خدمتگزار شما باشم.»

این مطلب را به فرزندان خودش نیز آموخته بود. اینکه در مداحی‌ها می‌شنوید حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام همیشه به امام حسین علیه‌السلام می‌گفت: «سَیِّدی وَمَوْلایَ»، این را مادرشان، ام‌البنین، به آنان یاد داده بود. او به فرزندانش گفته بود: «درست است که پدرتان علی علیه‌السلام است، اما مادر شما حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها نیست. خیال نکنید شما مانند فرزندان حضرت زهرا هستید؛ شما خدمتگزار فرزندان حضرت زهرا هستید.»

این بانو به فرزندان خودش، از جمله حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام و دیگر فرزندانش، چنین آموزه‌ای را منتقل کرده بود.

این زن باعظمت و بزرگوار، وقتی در خانه او را فاطمه صدا می‌زدند، می‌دید که گاهی فرزندان حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها بغض می‌کنند و اشکی در چشمانشان حلقه می‌زند. به امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت: «آقا!

به همه بفرمایید که در این خانه دیگر مرا فاطمه صدا نزنند. این خانه یک فاطمه داشته است و من کنیز آن فاطمه هستم. در این خانه دیگر کسی مرا فاطمه صدا نزند.»

از آن پس، او را «ام‌البنین» صدا می‌زدند؛ یعنی مادر فرزندان.

ام‌البنین چهار فرزند داشت که بزرگ‌ترین آن‌ها حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام بود که در زمان واقعه کربلا سی‌وچهار سال داشت. سه فرزند دیگرش نیز به ترتیب بیست‌وهفت، بیست‌وچهار و بیست‌ویک ساله بودند.

اما فرزندان حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها، یعنی امام حسن، امام حسین و حضرت زینب علیهم‌السلام، او را مادر صدا می‌زدند. به تعبیر کسی که کتابی نوشته بود، او مهربان‌ترین نامادری تاریخ بود؛ واقعاً ام‌البنین خودش را در خدمت فرزندان حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها قرار داده بود و آن‌ها نیز او را مادر صدا می‌زدند.

وقتی اهل‌بیت علیهم‌السلام از کوفه به مدینه آمدند، پس از ماجرای صلح امام حسن علیه‌السلام و بازگشت از کوفه، ام‌البنین نیز همراه آنان به مدینه آمد.

هنگامی که امام حسین علیه‌السلام درصدد جمع‌آوری کاروان و آماده‌شدن برای سفری بودند که سرانجام به کربلا ختم شد، افراد بسیاری نزد ایشان آمدند و گفتند: «حسین جان! نرو؛ این سفر خطرناکی است.»

افراد زیادی ایشان را نصیحت کردند. ابن‌عباس آمد، برادرشان محمد حنفیه آمد، عمه امام حسین، اُمّ‌هانی، آمد؛ اما تاریخ سراغ ندارد که ام‌البنین حتی یک‌بار نزد امام حسین علیه‌السلام آمده باشد و بگوید: «حسین جان! نرو.»

تاریخ چنین چیزی را ثبت نکرده است. بلکه هنگامی که کاروان برای سفر آماده شد، ام‌البنین نزد امام حسین علیه‌السلام آمد و گفت: «حسین جانم! سلام مرا به مادرت برسان. سلام مرا به مادرت زهرا سلام‌الله‌علیها برسان.»

امام حسین علیه‌السلام فرمودند: «مادر جان! خداوند به شما جزای خیر بدهد؛ شما در حق ما کوتاهی نکردید.»

اما مقصود اصلی من اینجاست؛ ام‌البنین نزد فرزندانش، حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام و سه پسر دیگرش، آمد و با صلابت و استواری به آنان گفت: «عباسم! با حسین می‌روی و بدون حسین بازنمی‌گردی. بدون حسین برنگرد. من تو را برای چنین روزی بزرگ کرده‌ام. مبادا بدون حسین بازگردی!»

آن‌وقت شما انتظار دارید از چنین مادر بابصیرت و بامعرفتی، حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام تربیت نشود؟

سفر اسرای کربلا که به پایان رسید، امام حسین علیه‌السلام و یارانشان به شهادت رسیدند و سفر اسارت خاندان اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز تمام شد. آنان به مدینه بازگشتند.

هنگامی که به مدینه رسیدند، دیدار دو بانو صحنه‌ای دیدنی بود؛ دیدار حضرت زینب سلام‌الله‌علیها و ام‌البنین. این دو بانو هنگامی که به یکدیگر رسیدند، پس از سلام و احوال‌پرسی، نخستین جمله‌ای که ام‌البنین به حضرت زینب سلام‌الله‌علیها گفت، این بود: «زینبم! شما چقدر پیر شده‌اید! چرا این‌قدر پیر شده‌اید؟»

حضرت زینب سلام‌الله‌علیها از ام‌البنین کوچک‌تر بود، اما در پاسخ فرمود: «مادر جان! شَيَّبَتْنِي الْمَصَائِبُ؛ مصیبت‌ها مرا پیر کرد.»

اما مقصود من اینجاست؛ ام‌البنین گفت: «زینب جان! سؤالی از شما دارم.»

آن روزها هنوز اخبار و اطلاعات و جزئیات واقعه کربلا به مدینه نرسیده بود؛ مانند امروز نبود که خبرها به‌سرعت منتقل شود.

ام‌البنین گفت: «زینبم! سؤالی از تو دارم؛ عباس من در کربلا وفا کرد؟»

حضرت زینب سلام‌الله‌علیها شروع به گریه کردند و فرمودند: «مادر جان! وفا را عباس در کربلا معنا کرد؛ وفا را عباس در کربلا معنا کرد.»

پس از آن، سپری را که از حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام به یادگار مانده بود، به ام‌البنین نشان دادند. برخی از وسایلی که در واقعه کربلا به غارت رفته بود، به دست یزید به اهل‌بیت بازگردانده شده بود. سپر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام نیز از جمله آن‌ها بود.

حضرت زینب سلام‌الله‌علیها آن سپر را به ام‌البنین نشان دادند و فرمودند: «این یادگار فرزندت را برایت آورده‌ام.»

ام‌البنین با دیدن آن سپر از حال رفت و بر زمین افتاد.

ام‌البنین بعدها به بقیع می‌رفت و نخستین مرثیه‌خوان امام حسین علیه‌السلام بود. او با شعر و نوحه‌سرایی برای امام حسین علیه‌السلام مرثیه‌خوانی می‌کرد. ام‌البنین نخستین کسی بود که با اشعار سوزناک و نوحه، در سوگ امام حسین علیه‌السلام مرثیه می‌خواند.

او به قبرستان بقیع می‌آمد و می‌نشست. گاهی چهار صورت قبر درست می‌کرد، به این عنوان که گویا برای فرزندانش قبرهایی آماده کرده است؛ سپس شروع به نوحه‌خوانی می‌کرد، به‌گونه‌ای که دوست و دشمن گریه می‌کردند.

حتی نقل کرده‌اند که مروان، با آنکه از بنی‌امیه بود، وقتی نوحه‌های سوزناک ام‌البنین را می‌شنید، گریه می‌کرد.

ام‌البنین می‌گفت: «دیگر مرا ام‌البنین صدا نزنید. روزی می‌گفتم مرا فاطمه صدا نزنید و ام‌البنین بگویید؛ اما اکنون دیگر مرا ام‌البنین هم صدا نزنید؛ زیرا من دیگر بنینی ندارم، دیگر فرزندانی ندارم.»

سپس درباره حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌گفت: «عباسم! شنیدم عمود آهنین بر سرت زدند.»

بعد خودش پاسخ می‌داد: «بله؛ چون شمشیرت در دستت نبود. ابتدا دست‌هایت را قطع کردند؛ وگرنه اگر شمشیر در دستت بود، هیچ‌کس جرئت نداشت به تو نزدیک شود.»

و اگر بخواهیم این مطلب را با همان تعبیر عربی بیان کنیم:

«لَوْ كَانَ سَيْفُكَ فِي يَدِكَ، لَمْ يَجْرُؤْ أَحَدٌ عَلَى الِاقْتِرَابِ مِنْكَ.»

یک جمله هم برای پایان روضه و ختم مصیبت عرض کنم:

ام‌البنین برای فرزندان حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها مادری کرد؛ اما حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها نیز در جایی برای ابوالفضل العباس علیه‌السلام مادری کردند.

آنجا که حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام تیر خورد و عمود آهنین بر سرش فرود آمد و بر زمین افتاد، دیگر هیچ‌گاه امام حسین علیه‌السلام را «برادر» خطاب نمی‌کرد؛ اما در آن لحظه گفت: «برادر!»

در همان لحظه، حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها او را تحویل گرفتند و فرمودند: «فرزندم، بیا!»

در آنجا بود که حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام خیالش راحت شد؛ چراکه حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها او را به مادری پذیرفتند.

خدایا! به آبروی حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام و مادر بزرگوارش، به آبروی حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها، دست ما را در دنیا و آخرت از دامن این خاندان کوتاه مفرما.